

## نیلوفر بیضایی

### در گفت و گو با اکبر ذوالقرنین

و به انگیزه ی اجرای نمایش "سرزمین هیچکس" به نوشته و کارگردانی او در استکهلم (اکتبر ۱۹۹۸)

(چاپ شده در "آوای زن"، شماره ۳۵-۳۶، زمستان و بهار ۱۹۹۹)

**اکبر ذوالقرنین:** نیلوفر جان ، به استکهلم خوش آمدی. نمایشنامه ات را دیدم. در این آشفته بازار هنر امروز در برون مرز به یک تناثر جدی و قابل تعمق رسیدیم. اگر چه این اولین بار است که کاری از شما در استکهلم اجرا می شود ، اما به پیشینه ی هنر نمایش شما آشنا هستیم. مثلاً می دانیم که زمینه ی کارهای شما تمرکز بر فمینیسم است. در "سرزمین هیچکس" هم این تجربه نمودی آشکار و آگاهانه دارد. آیا این نگاه شما تجربه ای، تئوریک و عقیدتی است و یا از مرور بر زندگی روزمره است که چنین جلوه ای در کارهای شما بروز می کند؟

**نیلوفر بیضایی:** ببینید ، من با واژه ها ، بخصوص زمانی که به یک هنرمند نسبت داده می شوند ، کمی مشکل دارم. مثلاً اینکه هنرمندی اومانیست است یا فمینیست یا .... . بنظر من این نسبتها یک پیشداوری و توقع را در دیگران ایجاد می کند و این برای هنرمند یعنی مرگ. هنرمند را نباید مقید به وفاداری به این یا آن اندیشه کرد. هنرمندی که از روی یک سری تعاریف دست به خلق اثر هنری بزند، بناچار خود را محدود کرده و بنا بر تعهدش به این یا آن اندیشه از واقعیات تا حدود زیادی فاصله می گیرد و نمی تواند صادق باشد. اگر در آثار نمایشی من "زن" مرکزیت دارد، این بدلیل فمینیست بودن من نیست، یعنی من موقع نوشتن یک متن از پیش به این فکر نمی کنم که بدلیل تعهدی که نسبت به جنبش زنان دارم، خود را ملزم به نوشتن بخشی از واقعیتها بنفع اندیشه ام بکنم. نوشته های من از درونم می جوشند. من به جامعه اطرافم نگاه می کنم، از آن تاثیر می گیرم ، با رگ و خون و پوست با معضلات درگیر می شوم و اینجاست که درباره ی آنها می نویسم و مسلم است که می خواهم صد در صد تاثیر گذار باشم. منظورم این است که کارهای من به تماشاگر امکان بی تفاوت گذشتن از سر مسائل را نمی دهد. کارهای من عکس العمل بوجود می آورد. حال این عکس العمل می تواند مثبت باشد یا منفی. مهم این است که کسی خنثی از سالن نمایش من بیرون نمی رود. مسئله زندگی بعنوان زن در جوامع مردسالار ، معضلی است که بنظر من هر انسانی را که با مقولات اجتماعی درگیر است ، بنوعی به خود مشغول می کند. بخصوص وقتی زن باشی و تنگی چارچوبهای اجتماعی را حس کرده باشی.

**اکبر ذوالقرنین:** با این توصیف وقتی آقای زهری (کیهان لندن شماره ۶۹۱) از شما می خواهد "از این زندان زنان" بیرون بیاید ، شما چرا پاسخ می دهید ، "فعلاً برای من این مهم است" ، مگر خودتان را در این فضای مهم محدود می دانید؟

**نیلوفر بیضایی:** تا جایی که بخاطر می آورم، آقای زهری هرگز چنین جمله ای را حضوراً به من نگفته اند و من نیز چنین پاسخی به ایشان نداده ام. ایشان شاید مرا با کس دیگری عوضی گرفته اند و شاید هم در ذهن خود چنین پرسش و پاسخی را با من انجام داده اند. از سوی دیگر با شناختی که از ایشان دارم ، بسیار فرهیخته تر از این هستند که بخواهند برای کسی تعیین تکلیف کنند و یا به کسی امر و نهی کنند که به چه مسئله ای فکر کند و به چه فکر نکند. ولی اجازه بدهید یک بار برای همیشه به سوالاتی از این دست پاسخ بدهم.

این زندان را من نساخته ام. اگر معترضید، بدنیا سازندگان آن بگردید و آنها را مورد سرزنش قرار دهید. تا زمانی که انسانها بدلیل جنسیت ، نژاد ، مذهب و تعلق اجتماعی مورد تبعیض قرار می گیرند، هنرمندانی مثل من وجود خواهند داشت. با اینهمه من خودم را

تنها و تنها نسبت به آنچه می گویم و انجام می دهم ، موظف می دانم و هیچ فرد یا جریانی نمی تواند مرا به چیزی وادار کند یا از آن بر حذر دارد.

**اکبر ذوالقرنین :** در میزگردی به نام "تئاتر و چشم اندازهای تازه" (کیهان لندن ۶۹۱ ، ۲۲ ژانویه ۹۸) آمده است : هر سال با تعداد بیشتری از متن نویسان، بازیگران و کارگردانان زن روبرو می شویم. البته این حرکت یا افزایش حرکت فی نفسه برانگیزاننده و امیدوارکننده است. اما نوعی بینش فمینیستی که رنگ و بوی تند و افراطی دارد ، نوعی عمده کردن مسائل فمینیستی در برابر مسایل اساسی و فراگیر همگانی ، که کل جامعه ما یا حتی جهان امروز با آنها دست و پنجه نرم می کند ... " خانم نیلوفر ، من فکر می کنم طرح این چند جمله خودش کم اهمیت دادن به مسئله زنان است. یعنی اینکه فمینیسم می خواهد در برابر مسایل "اساسی" و "همگانی" قد علم کند. به زبانی دیگر یعنی اینکه فمینیسم نه اساسی ، نه فراگیر و نه همگانی است . شما چه می گوید؟

**نیلوفر بیضایی :** با نظراتن کاملا موافقم. این نوع طرح سوال که در آن مقوله ای ارزشگذاری می شود را من نیز بهیچوجه نمی پسندم. عکس العمل من پاسخی بود که در کیهان لندن و تحت عنوان "فمینیسم یعنی مبارزه با جبر تاریخ" به این مصاحبه دادم. در این پاسخنامه من توضیح دادم که یم عمر یا به عمر یک تاریخ به محض اینکه این ملت دهان باز کرده تا از معضلی سخن بگوید، بر سرش کوفته اند و منعش داشته اند ، به این بهانه که فعلا مسایل "اساسی تری" داریم و آنها که تو می گویی "اساسی" نیستند. جنگ براه می اندازند و اگر کسی بگوید ، من گرسنه ام ، پاسخ می شنود که فعلا در کار جنگ با متجاوزین هستیم و ما را به گرسنگی تو کاری نیست. یعنی "جنگ" می شود "اساسی" و "گرسنگی" میشود "غیراساسی". از این نمونه ها بسیار هست، یعنی همواره به ما فرمایش فرموده اند که دهان بندیدم ، خفه شویم ، بگذاریم هر از راه رسیده ای هر بلایی خواست بر سرمان بیاورد و ما مبادا ، مبادا که دهان باز کنیم و مسایل اسای را به "خطر" بیندازیم. انصافتان را شکر! و تازه، مگر مسئله ای که برای این و آن "اساسی" است برای همه ی آن دیگران نیز باید اساسی باشد؟ به نظر من ، این نوع نگاه که چارچوب مشخص می کند . ثر نهایت برای ما تعیین می کند که در مورد چه مسئله ای فکر کنیم و در چه موردی سکوت کنیم، از جیگاه بینشی انسان امروز فرسنگها فاصله دارد.

**اکبر ذوالقرنین :** برویم سراغ "سرزمین هیچکس". متن این نمایش در اختیار من نیست و من ناچار به آنچه که بر زبان تنها بازیگر شما، خانم پروانه حمیدی جاری بود و از مونولوگهایی که داشتند ، با آن بازی صمیمانه و درخشانی که ارائه دادند ، یاری می طلبم و می پرسم، چرا این نمایش تکنفره بود؟ آیا مشکلات تکنیکی دکور، میزانشن، نور ... برای اجراهای مختلف در سفرهای دور و دراز هم برای در نظر گرفتن چنین اجرایی تعیین کننده است؟

**نیلوفر بیضایی :** طرح این نمایش مدتها ذهن مرا بخود مشغول کرده بود و قصد داشتم آن را برای بازیگری بنویسم که قدرت حضور تکنفره بر صحنه را داشته باشد. خانم حمیدی خوشبختانه بسیاری از شرایطی را که این کار می طلبید ، داشتند . هر دوی ما میال بودیم که یک کار مشترک انجام بدهیم. مشکلاتی که بدانها اشاره کردید، بهر حال در کارهای ما که خارج از ایران کار می کنیم، وجود دارند. ولی در این کار ویژه ، موضوع ایجاب می کرد که یک نفر بدون ارتباط با انسانهای دیگر، کسی که ارتباطش با دنیای اطرافش قطع شده ،حضور داشته باشد.

**اکبر ذوالقرنین :** پس در این صورت بخشی از ابزارها و وسایل مورد استفاده در صحنه ناشی از همین ضرورت است. یعنی اجرای تکنفره ، استفاده از ویدیو و صندلی و پارچه ی قرمز که روی صحنه پهن می شود.

**نیلوفر بیضایی:** البته این ضرورت، خاص این نمایش با این ساختار نمایشی است. مسلم است که در تنهایی و در شرایطی که ارتباط با محیط اطراف قطع شده است، ابزار و اشیاء معنای دیگری در زندگی شخص بازی می کنند. در این نمایش هم به همین دلیل رابطه بازیگر با اشیاء صحنه نقش کلیدی بازی می کند.

**اکبر ذوالقرنین:** در این نمایش شما با نگاهی مثبت، خلاق و امید بخش که نه مصنوعی، بلکه در ذات اثر نشسته، گفتاری را آغاز می کنید. به این معنا که سرزمین واقعی آدم جایی است که فضای تنفس دارد، جایی است که بچه های آدم در آن رشد می کنند و یا با کلام خودتان "سرزمین هیچکس". این بسیار مثبت، جاندار و پویاست با این وصف که تبعید و مهاجرت تاریک خانه ی انزوا نیست که تبعیدی و مهاجر را در هاله ای از اشک و آه و اندوه، در حسرت زمانها و مکانهای دیگر پبژمراند. اما رفته رفته در مونولوگها این حس و برداشت کم رنگ می شود و گویی نمایش می خواهد به کلیشه ای که به ذوق و سلیقه و نگاه شما از زندگی شباهت ندارد، نزدیک شود. آیا این نوعی تناقض و ناباوری نسبت به خلاقیتها ی نسل شما نیست؟

**نیلوفر بیضایی:** خیر. در این نمایش ناله نمی شود و اشکی هم ریخته نمی شود. کسی هم به حال گذشته ای غبطه نمی خورد، بلکه دقیقاً "کنون" و "امروز" است که مهم است. منتها این "کنون" متأسفانه تلخ است و زندگی این زن را به بن بست کشانده و او را به خودکشی وامی دارد. از سوی دیگر این "کنون" نتیجه ی یک سری فشارها و تاثیرات وقایع اجتماعی بر زندگی شخصی و اجتماعی امروز ماست. بخش عظیمی از این فشارها از گذشته ی ما می آید. این نمایشنامه بقول یکی از تماشاگران "سوگنامه ای است در رثای مرگ آرمانهای انسان دوستانه یک نسل". منتها بهیچوجه به قصد به گریه انداختن کسی ساخته نشده است. این نمایش امکان بازیگری و بعبارت دیگر نگاهی دوباره و از بیرون به خودمان، به خواسته هایمان و آنچه بر ما رفته ایجاد می کند. در این نمایش "امروز" یک نسل سندننگاری می شود، تا شاید نقطه ی امیدی از درون اینمهمه تاریکی بیرون کشیده شود. امید یا راه حل، تنها از طریق درگیر شدن با بحران است که می تواند بوجود بیاید و نه تبلیغ ساده انگارانه ی دوستیها و همبستگیهای سطحی یا تجدید نظرهای شتاب زده! متأسفانه ما همواره از درگیر شدن با بحران گریخته ایم و بجای آن یک نگاه سطحی را جایگزین نگاه سطحی دیگر می کنیم، بدون اینکه به پیچیدگیها و بافتهای زیرین و "اگر" های آن پردازیم. این تشویق به بازیگری بمعنای انکار خلاقیتها و موفقیتها ی نسل من نیست. من بهیچوجه فکر نمی کنم که نمونه های ناموفق و سرخورده و به انزوا کشانده شده در میان ما، "بی عرضه" بوده اند یا "واداده اند". من بدنبال ریشه ها و علل هستم. بدون دنبال کردن ریشه ها نمی توان آینده ای روشن را در ذهن ترسیم نمود.

**اکبر ذوالقرنین:** یکی از ویژگیهای این کار به خاطر داشتن وضع و حال زن ایرانی است. ضمن اینکه همبستگی و همدردی دردمندان و دلسوزانه ی شما را نسبت به آنها قابل تعمق می دانم، آیا شما فکر می کنید زنان بویژه زنان ایرانی در جوامع میزبان برون مرزی علیرغم وجود فضایی متفاوت، مشکلات فرهنگ نردسالارانه را پشت سر گذاشته اند؟

**نیلوفر بیضایی:** امیدوارم منظورتان را درست متوجه شده باشم و جواب بی ربط ندهم. بنظر من "دلسوزی یعنی نگاه از بالا. من به زنان ایرانی از بالا نگاه نمی کنم و خودم را بعنوان زن روشنفکر از آنها جدا نمی دانم. کما اینکه گرایشات ضد زن در تولیدات فرهنگی و هنری ما و بخصوص جامعه ی روشنفکری نیز بسیار شدید است. حتی در بسیاری موارد، جامعه ی روشنفکری بجای اینکه جلوتر از مردم حرکت کند، پشت سر آنها و بسیار عقبتر است، تا ریشه "اخلاقگرا"ست و "سنت پرست" و نهایت پیشرفتگی اش شاید این باشد که در عالم خلسه و مستی درشت گویی کند و اصطلاحات و جک های دست دهم ضد زن تحویل این و آن بدهد و مزاح بفرماید، آن هم از نوع بازاری اش! البته سوء تفاهم نشود. اینها که می گویم عمومیت ندارد، ولی متأسفانه جو غالب جوامع روشنفکری ما را تشکیل می دهد، بخصوص از نوع ایرانی اش!

در عین حال به مبارزه تن به تن نیز بهیچوجه معتقد نیستم. من فکر می‌کنم جای نگاه زنانه در جامعه‌ی ما کم است. این نگاه الزاما نگاه احساسی نیست، بلکه آمیخته‌ای است از حس و منطق. نگاه هنری من به زندگی، نگاهی زنانه است با تعریفی که من از زن بودن دارم. مزیت زندگی در جوامع میزبان برای ما این است که با وجود تمام نقاط ضعفش، قانونگراست و در آن آزادی بیان و اندیشه وجود دارد. پس اتفاقا در همینجاست که ما می‌بایست این امتیاز را به فال نیک بگیریم و حرفهایمان را صریحتر و بی‌پرده‌تر بزنیم. اینجاست که می‌توانیم گرد و غبار عقب ماندگیهای سالیان را بزداییم، پرده‌های تیره و تاریک را کنار بزنیم، خورشید را در دستانمان بگیریم و به خانه مان مهمانش کنیم. اینها که گفتم، با ذهنهای تنبل و راحت طلب ممکن نیست. باید برای تلاش کرد. تلاشی مادام‌العمر. ما به آینگان مدیونیم و در مقابل آنها مسئول. اگر در آرزوی عدالت و برابری هستیم، باید انسانهایی آزاد و عادل تربیت کنیم. پس می‌بینیم که راهی دراز در پیش است و نسلهای باید بیایند و بروند و ما تازه در آغاز راهیم ...

**اکبر ذوالقرنین:** می‌خواهم پرسش چقدر با روال زندگی عادی و رزومه‌ی آدمهای دور و اطراف در ارتباطی و آیا این همه گره و پیچ و خم‌های به ظاهر معمول زندگی برون مرزیمان می‌تواند موضوع و مضمون تئاتر، سینما، شعر و قصه‌هایمان باشد؟

**نیلوفر بیضایی:** دقیقا همینهاست که موضوع کار تئاتری من هستند و تمام کارهای من روی همین موضوع متمرکزند. بنظر من تولیدات هنری در تبعید تنها در این صورت است که می‌تواند ادامه‌ی حیات دهد.

**اکبر ذوالقرنین:** زن هنوز هم در جوامع اروپایی و آمریکایی مشکلات ویژه‌ی خودش را که ناشی از فرهنگ مسلط مردسالارانه است همراه دارد. شما در مسیر کارتان بعنوان یک هنرمند با توجه به اینکه تجربه‌ی زیستن در دو جامعه‌ی متفاوت را پشت سر دارید، چطور با این پدیده روبرو می‌شوید؟

**نیلوفر بیضایی:** شما به این سوال خودتان نوعی پاسخ هم داده‌اید. کار سختی ست. ولی فشار مقاومت می‌آورد و آدم را سمج‌تر می‌کند یا حداقل من را سمج‌تر کرده است. هر چه بیشتر با این مشکلات روبرو می‌شوم، از ضرورت کاری که انجام می‌دهم، مطمئن‌تر می‌شوم. برای قدم به قدم و لحظه به لحظه باید جنگید. این جنگی طاقت فرساست و گاه ناامید کننده! در عین حال امید بخش نیز هست.

**اکبر ذوالقرنین:** نمایش "سرزمین هیچکس" با تصویری زیبا، جذاب و شعرگونه آغاز می‌شود و با تماشاگر ارتباط درونی و زنده برقرار می‌کند و او را به صحنه می‌کشاند تا هم راز و هم پرواز "پروانه" باشد. زبان تصویری نمایش در طول اجرا فراز و نشیب‌های مختلفی دارد. استفاده از صندلی‌ها، چه وقتی پروانه بر آنها می‌ایستد و با آنها بدور صحنه می‌گردد و چه زمانی که زیر آنها می‌خزد و گویی می‌خواهد از پیچ و خم دالانهای سختیها بگذرد.

**نیلوفر بیضایی:** برای هنر تئاتر پیش از هر چیز، هنر تصویرسازی است. بهمین دلیل در تمام کارهایم تصویر نقش مهمی بازی می‌کند. اشیاء هم مثل انسانها می‌توانند در خدمت زندگی قرار گیرند یا در خدمت مرگ. پایان این نمایش پایان تلخی ست و اگر می‌بینید در پایان، ابزار در خدمت مرگ قرار می‌گیرند، شاید مصمم شوید این پایان را در زندگی خودتان تغییر بدهید. این مسئولیت بعهدی تماشاگر است. من در کارم واقعه‌ای را که بر اساس واقعیات موجود استوار است، بازسازی صحنه‌ای کرده‌ام. اینکه تماشاگر از آن در چه جهتی استفاده می‌کند، در دست اوست. شاید هم به نتیجه‌ی سومی برسد که حتی خود من هم به آن فکر نکرده‌ام. تئاتر برای من یعنی همین!

**اکبر ذوالقرنین:** شما در این نمایش سه طرح از سه مکان یا سه سرزمین را عنوان می کنید. اولی سرزمین پدری یا مادری، وطن و زادگاه شماست. دومی سرزمین میزبان یا تبعیدگاه شماست که ناخواسته و به اجبار به آنجا رسیده اید. اما سرزمین سوم می خواهد جایی باشد که به اختیار انتخاب می کنید و ما نشانه های زیادی از آن نداریم. و این "سرزمین هیچکس" شماست. می خواستم پرسیم، تا قبل از رسیدن به آن سرزمین موعود، تکلیف ما با سرزمین میزبان چیست؟ مخاطب ما کیست؟ آیا "برتولت برشت" ها، "چلاس ومی ووش" ها و "جوزف برودسکی" ها در سرزمینهای میزبان به باروری و خلاقیت در آثار خود نرسیدند و دوباره متولد نشدند؟

**نیلوفر بیضایی:** قبل از پاسخ دادن به این سوال ناچارم توضیحی بدهم. تمام حرفهای این نمایش و وقایعی که در آن شرح داده می شود، شاید الزاماً زندگی شخصی من "نیلوفر بیضایی" نباشد. بر عکس تمام تلاش من بر این بوده که این "خود" شخصی را کنار بگذارم و خود را به جای خانم "یکس" بگذارم و اجازه بدهم سخن بگویم و تجربیاتش را بازگو کند، تا من بتوانم بعنوان یک راوی صادق، آن را از صافی ساختار نمایشی اثرم عبور دهم و بر روی صحنه بازسازی اش کنم. سرزمین سومی که این زن در نمایش من بر می گزیند، "هیچستان" است با تمام مشخصات مبهم و بدون زمان و مکان خاص سرزمینی که از آن هیچکس نیست. "برشت" ها، "برودسکی" ها و "چلاومی ووش" ها این شانس را داشته اند که از اروپا به اروپا یا آمریکا تبعید شوند. یعنی از جایی که با تبعیدگاهشان دارای یک ریشه ی فرهنگی مشترک است. بدشمنی "من" و "شما" در اینست که بعنوان "جهان سومی" اول باید خودمان را بعنوان انسانهایی که توانایی اندیشیدن دارند، اثبات کنیم و تمام پیشداوریهایی را که در موردمان وجود دارد، از سر بگذاریم، تا بعد بتوانیم شرایطی را ایجاد کنیم که کسی به حرفهایمان، دردهامان و اعتراضاتمان گوش بدهد. بسیاری از ما اما لزومی نمی بینند که "انسان" بودنشان را ثابت کنند، چرا که این توقع را غیر انسانی می دانند. مشکل از همینجاست که آغاز می وشد. از سوی دیگر درگیری و دست و پا زدن میان دو فرهنگ بخشا متضاد، یعنی فرهنگی که مبنایش "خردگرایی" است با فرهنگی که بر پایه ی "حس گرایی" صرف بنا شده است، ما را از آنچه هستیم، آشفته تر می کند. پس شرایط ما با مثالهایی که شما آوردید، بسیار متفاوت است.

**اکبر ذوالقرنین:** بعنوان یک تماشاگر علاقمند به تئاتر جدی و آشنا به موانع و گره های کار هنرمند غریبه (مهاجر یا تبعیدی) در جوامعی با فرهنگهای متفاوت از یک طرف و خلاء عوامل جذاب فرهنگی - هنری در زندگی روزمره ی تماشاگران از طرف دیگر، آرزو داشتم نمایش با صحنه ی ماقبل پایانی آن یعنی پرواز که اینهمه هم در طول نمایش از آن صحبت کرده اید، تمام می شد که خود آغازی باشد برای پرواز در آسمان "سرزمین هیچکس" و نه با پذیرفتن مرگ یا حتی وسوسه تلخ و سیاه انتحار. و دیگر اینکه با چه نمایشی و چه وقت دیگری به سوئد بر می گردید؟

**نیلوفر بیضایی:** پاسخ دادن به این سوال در حال حاضر بسیار مشکل است. من حدود چهار سال است که دارم بدون استراحت و بطور مداوم کار تئاتر می کنم، یعنی متن می نویسم، کارگردانی می کنم، با آن به این شهر و آن شهر می روم، بروشور درست می کنم، پوستر می چسبانم و ... یعنی بدلیل کمبود امکانات و در یک شرایط بسیار دشوار، همکارانم و من در هر کار مسئولیت یک گروه عظیم را که معمولاً در پشت صحنه کار تئاتر قرار دارند، انجام می دهیم. بهمین دلایل بسیار خسته تر از آنم که به آینده ی دراز مدت فکر کنم. فعلاً با همین نمایش قرار است تا آوریل سال ۹۹ در شهرها و کشورهای مختلف اجرا داشته باشیم.

**اکبر ذوالقرنین:** شما با تئاتر زندگی می کنید. آیا ناچارید برای گذران زندگی به کار دیگری پردازی تا دخل و خرج کار تئاتر را فراهم کنید یا اینکه کار تئاتر شما را به خود کفایی مالی می رساند؟

**نیلوفر بیضایی :** کارهای تئاتری ما با بودجه ی بسیار اندکی انجام می شود. ارقامی که شاید خنده دار بنظر بیاید. ولی با اینهمه کارهایم تا بحال مخارج خودشان ا تامین کرده اند و توانسته ایم اگر به جایی مقروض بوده ایم ، این قرضهارا بازگردانیم. ولی زندگی هیچکدام از ما را از نظر مالی تامین نمی کند و ناچاریم برای گذران زندگی به کارهای دیگر پردازیم. من در چهار سال گذشته در کنار کار تئاتر بعنوان معلم نیز کار کرده ام. البته برای اینکه بتوانم روی کار تئاتر متمرکز بمانم ، ساعت های کمی از روز را کار می کنم و در نتیجه پول کمتری نیز در می آورم و همواره دچار مضیقه ی مالی بوده و هستم.

**اکبر ذوالقرنین :** نمایشهایی که تا بحال بروی صحنه برده اید ، تماما نوشته ی خودتان بوده است . آیا به پیس دلخواه و مناسبی بر نمی خورید؟ یا اینکه مصر هستید نمایشهایتان را خودتان بنویسید؟ در اینصورت بفرمایید کارگردانی کردن آثار خودتان چه مزیت و چه اشکالاتی می تواند در بر داشته باشد؟

**نیلوفر بیضایی :** همانطور که قبلا نیز اشاره کردم ، موضوع کار نمایشی من ، ایرانیان تبعیدی هستند. از آنجا که متون نمایشی که مورد علاقه ی من باشد در این زمینه تقریبا وجود ندارد و از سوی دیگر از آنجا که علاقه ی اصلی ام نمایشنامه نویسی است، ترجیح می دهم کتن کارهایم را خودم بنویسم. من از تصویر به متن می رسم، یعنی تصاویر کارم را در ذهن دارم و بعد متن آن را می نویسم و بعد آن را کارگردانی می کنم. مشکل اصلی من اینست که بدلا یلی که بدانها اشاره کردم ، فرصت استراحت ندارم. یعنی زمانی که اجرای یک نمایش پایان می رسد ، یا حتی پیش از آن مشغول نوشتن متن کار بعدی ام هستم و اینهمه یعنی ۱۸ ساعت کار و ۴ ساعت خواب ...

ومن می بینم که این پیگیری و این پرکاری ، با آگاهی عمیق به نقش خود برای آزاد زیستن و آباد ساختن در  
زالال چشمان سبز نیلوفر موج می زند و من با خود زمزمه می کنم :

دیگر مرزی نیست  
دیوارها را برداشته اند  
روی هر دره  
پلی  
و در هر گلدان خالی  
نیلوفری کاشته اند  
فصلی در راه است  
نسلی در راه است  
(ذ.ا)